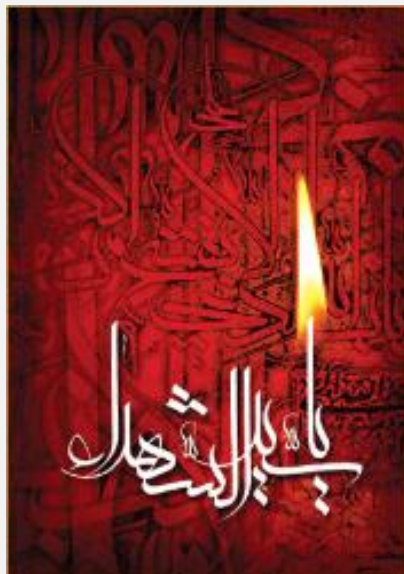


روزی که آب، روزی که رود، کشته می‌شود!

هر وقت فیلم مستندی درباره کهکشان‌ها و فضای بی‌نهایت بزرگ ستاره‌ها و سیاره‌ها می‌بینم، یک جوری انگار از کوچک بودن خودم خجالت می‌کشم...



هر وقت فیلم مستندی درباره کهکشان‌ها و فضای بی‌نهایت بزرگ ستاره‌ها و سیاره‌ها می‌بینم، یک جوری انگار از کوچک بودن خودم خجالت می‌کشم.

فکر می‌کنم کل کره زمین هم در مقابل عظمت هستی چیز کوچکی است چه رسد به تک تک ما آدم‌ها که هر کدامان گوشه کوچکی از همین کره خاکی جا می‌گیریم. وقتی حرف میلیون‌ها سال نوری برای رسیدن به یک ستاره به میان می‌آید، فکر می‌کنم عمر چند نسل از ما آدم‌ها را که روی هم بگذاری باز هم عدد چشمگیری نخواهد بود.

این البته یک سوی ماجراست و مال وقتی است که همه چیز را با عینک کمیت نگاه کنیم، و گرنه خدا هم چنان قابلیتی به بنی‌آدم داده است که می‌تواند خود را از ناچیزترین اشیا کوچک‌تر و پایین‌تر ببرند، و هم چنان توانی به آنها بخشیده که بالاتر و فراتر از همه مرزها پر بکشند.

این روزها و این شب‌ها، روزها و شب‌های یکی از همین کسانی است که نماد ارزش‌هایی است که برای همیشه تاریخ می‌مانند و راست و دروغ، تقریباً همه آدم‌ها مدعی حمایت از این ارزش‌ها هستند. راه و نام امام حسین (ع) چنان با این ارزش‌ها پیوند خورده است که علاقه و احترام به او و راه او، از مرزهای جغرافیایی و مذهبی هم گذشته و تصویرش فراتر از این محدوده‌ها بر فراز تاریخ ایستاده است. حتماً مظلومیت امام حسین (ع) و خانواده و یارانش در این ماندگاری مؤثر است؛ اما مطمئناً چنین واقعه‌ای فقط به این یک بعد بند نیست.

شاید وقتی اوج فداکاری صادقانه، در راه حق و عدالت و آزادی و آزادی، با چنان مظلومیتی انتخاب شده گره می‌خورد که در متن محاصره دشمن حاضر نمی‌شود شروع کننده جنگ باشند و تیر اول را بیندازند، همه شیفتگان حق و آزادی و صلح را در طول تاریخ جذب خود می‌کند و زبانشان را به ستایش باز می‌کند و هنرشان را در مسیر به نمایش در آوردن زیبایی‌های واقعه‌ای برمی‌انگیزد که او قهرمان اصلی آن است.

انتخابی سخت

«# حسین بزرگ‌تر از زندگی است. و شاید به خاطر همین بزرگی و بلندا ست که هرچند رسیدن به او را آرزو می‌کنیم و مشتاق اویم، اما او بیرون از دایره‌ای ایستاده که در درون آن می‌توانیم با قهرمانان قصه‌هایمان هم‌ذات‌پنداری کنیم. از این رو زبان هنر در بیان فعالانه او کوتاه است.»

اینها را «# جبراً ابراهیم جبراً» شاعر، داستان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و منتقد ادبی عرب در مقدمه نمایش‌نامه «# حر ریاحی»* نوشته است. او بعد از این عبارت می‌نویسد «# البته به خود فاجعه با زبان هنر می‌توان نزدیک شد، چون در این واقعه کسانی هم حضور دارند که می‌شود با آنها هم‌ذات‌پنداری کرد.» به نوشته او، در این نمایش‌نامه، حر از این منظر اهمیت دارد، همچنان که در نقطه مقابلش، شمر.

«# این هردو را می‌توان با معیارهای بشری، در جایگاهی قابل درک قرار داد؛ به یکی شبیه می‌شویم و از تصور ویژگی‌های دیگری تنمان به لرزه در می‌آید. حر همین جاست و خود را در میانه وضعیتی دوگانه می‌بیند؛ از یک سو با رفتاری مواجه است که شرایط حاکم بر او و موقعیت کاری اش ایجاب می‌کند و از سوی دیگر، حرکتی که باور به حق و یکی شدن با آنچه انسانی است، می‌طلبد. او در وضع مصیبت‌باری است. با انتخابی سخت روبه‌روست؛ انتخاب میان انسانیت یا همراه شدن با شرایط و واقعیت موجود. او می‌داند با انتخاب انسانیت و قرار گرفتن در صف و جبهه طرف ضعیف‌تر، به‌طور قطعی با مرگ روبه‌رو می‌شود و با این همه، تحقق انسانیت خود را با درآغوش گرفتن مرگ، برمی‌گزیند.»

این نویسنده، تحلیل شخصیت شمر را هم با توجه به متن نمایش‌نامه از یاد نمی‌برد. شاید از آن رو که توجه دارد نور وقتی درکنار تاریکی باشد جلوه بیشتری می‌یابد. او معتقد است که شخصیت شمر در نمایش‌نامه به خوبی، به عنوان یک انسان شریر به تصویر کشیده شده است؛ انسان شریری که در عالم واقع ترسو نیست و جرئت می‌کند به هر جنابیتی دست بزند؛ اما از سوی دیگر و در درون

خود، ترس و هراسی همیشگی را با خود دارد؛ نه ترس و هراسی از سر پشیمانی و بیدار شدن وجدان، بلکه ترسی که انگار مکافات جنایت‌های اوست. مکافات‌ی که حس می‌کند هر آن در لحظه‌های بیداری سراغش می‌آید و هر روز او را می‌کشد. به گفته جبراً ترس او از رویارویی هر روزه‌اش با جنایت‌ها و قربانیان جنایت‌هایش بروز می‌کند.

جبراً ابراهیم جبراً معتقد است که این نمایش نامه شعر را به مکبث شبیه می‌کند و می‌نویسد: « این ترس کشنده که لابه‌لای ماجراست، حس شدید و سرکشی است که شاعر فضای نمایش نامه را با آن پر می‌کند: حس تشنگی (عطش). شعر و سربازانش آب را به روی حسین و خانواده‌اش بستند. و وقتی شعر در چنین حالی به آنان حمله کرد و آنها را تشنه کشت، یعنی آب را کشت، فرات را کشت. چنان که وقتی مکبث هم شاه دانکن را در خواب به قتل رساند، در درون خود فریادی می‌شنید که: دیگر نخواهید. مکبث خواب را کشته است!«

آینه‌ها

شاید به ذهن خیلی از ما نرسیده باشد که بزرگ‌ترین شاعران معاصر عرب، که با معیارهای ظاهری افرادی مذهبی هم نیستند برای امام حسین شعر گفته باشند؛ شعرهایی که گویی مرثیه‌هایی امروزی‌اند. گذشته از اشاره‌هایی که گاه در برخی از شعرهای آدونیس، شاعر بزرگ معاصر، دیده می‌شود، او چند شعر مستقل کربلایی هم دارد.

آینه سر

(- با او حرکت کردم، مراقبش بودم
لابه‌لای پلک‌هایش، به سختی رخنه کردم
تمام حرص و آزم را بیدار کردم،
حمله کردم و آن را بریدم ...
و آمدم.
همسرم «نوار» پشت در بود
در را به رویم باز کرد:
- مرا ترساندی، دیر کردی، کجا بودی؟
- مزدهات باد،
دنیا را برایت آوردم، مال دنیا را
- از کجا، چه طور، کجاست؟
- سر او ...
- حسین؟
وای بر تو، روز رستاخیز
وای بر تو،
دیگر تا ابد، نه راه مشترکی با تو خواهم داشت
نه رؤیای مشترکی
نه خوابی
از امروز، باشد برای تو (...)
و «نوار» رفت.

آینه شاهد

وقتی نیزه‌ها بر تن حسین آرام گرفتند
وقتی با نشستن بر آن تن زیبا شدند
و اسب‌ها بر همه جای تن او گذشتند
و لباس‌هایش همه غارت، همه تقسیم شدند
دیدم همه سنگ‌ها با حسین مهربان اند
دیدم همه گل‌ها
سر بر شانه حسین می‌خوابند
دیدم همه رودها
در تشییع جنازه حسین روان اند.

گریه‌ای نشان عزت

نزار قبانی هم از شاعران بزرگی است که نخواستند از کاروان عاشقان امام حسین ع جا بماند. او شعری دارد که در آن آشکارا به کسانی که عاشقان امام حسین ع را سرزنش می‌کنند جواب می‌دهد. نزار قبانی ابتدا سؤال طرف مخالف را روایت می‌کند که از ارتباط و پیوند

عاشقان حسین ع (یا به قول خودش رافضیان) می‌پرسد و اظهار شگفتی می‌کند که در طول تاریخ نامش از زبانشان نمی‌افتد و در امتداد روزگاران، خونش چون آتشی شعله‌ور زنده مانده است، گویی زمان، هرگز خونی مانند خون حسین ع نخورده است. این شاعر بزرگ بعد از طرح سؤال کسی که با نام مخالف از او یاد می‌کند، چنین جواب می‌دهد که:

ای پیش‌قراولان باشگاه‌های طرب
شما را چه کار به کار حسین؟
اگر میان ما و حسین پیوندی نسبی نیست
همین پیوندمان بس که مرثیه‌خوان اویم

و بعد از اشاره به این که عشق حسین ع در عمق جان دوستداران او جای دارد و با خون و گوشت آنها پیوند خورده و درون مغز استخوان‌هایشان جریان دارد، می‌گوید:

وقتی کرامت،
روی دست حاکمان عرب جان داد
چه کس مثل او زنده‌اش کرد؟
پس از او پایداری قد علم کرد
و ذلت از شرم پنهان شد
گریه ما سرچشمه عزت است
گریه‌ای نشان همراهی ما،
برای روز رستاخیز
بر سری گریه می‌کنیم
که شگفتا
بر منبر نیزه
آیه‌های خدا را تلاوت می‌کرد ...

تو خود سلامی

شاعر و نویسنده‌ای که نمایش‌نامه «171#& حر ریاحی» را نوشته، یعنی عبدالرزاق عبدالواحد، با آن که مسلمان نیست، در شعرهایش عاشقانه با امام حسین ع حرف می‌زند:

به سمت تو آمده‌ام...
که مرا ببخشی
اسیر و خسته، شکسته و تشنه
آمده‌ام تا پیش تو احرام ببندم
سلام بر مزار تو
من از کودکی
حسین را گلدسته‌ای می‌دیدم
که جذب روشنایی‌اش می‌شدم
از وقتی کوچک بودم
حسین را قلعه‌ای یافتم
که در حصارش پناه بگیرم
از وقت تولد
با شیری که می‌خوردم
حسین را شناختم
و هنوز مرا از شیر نگرفته‌اند!
سلام بر تو
که گرچه چهره‌ات را با خون رنگ کردند،
اما تو خود صلح و سلامی...

* نوشته عبدالرزاق عبدالواحد نویسنده و شاعر بزرگ و صابئی مذهب عراقی (پیروان حضرت یحیی ع را «171#& صابئی» می‌نامند).

